

معجزه ۵۲	
در زمان بعثت آن خیرالنام	از جهادات آمدی بروی سلام
معجزه ۵۳	
چون به برتری بر باد اسلام	آمدی با وی بهائتم و کلام
معجزه ۵۴	
همه حق با دایره سحر مسیحا	در سحر می خواندی احصا
تا شنیدی بهر که پیوستن طین	زرد آن خیر الوری از زمین
معجزه ۵۵	
بر دعایش سنگ و اشجار زمین	بالسانش گوش بگفتندی این
تا شنیدی خلاق لمن شان	بر فصاحت میشدندی جان شان
معجزه ۵۸	
روزی از فرمان او سنگ صلوات	سختی در دیدگان همچون وقود
لاجرم دیدند چون اهل نفاق	بعضی از منافقان آمدن نفاق

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰

معجزه ۵۹

هم غیب آمد چنین اندر شهر بود
تاخت خیر الوری حال بنام
و آنچه شکست فروق بناکار

بود ملعون چون فرعون از یهود
ساخت شناخی کلام آن ملعون کلام
طرفه شد و اصل دار البوار

معجزه ۴۰

بزرگان صاحب دین نکته اند
در مجرود دید چون عزوت
وز سر این بود بر خست
شد هجرت در هفت سال چنین
آمدند از سید پیران
گفت اینک روح الامین
سیکندران سید ایم راز
ماه مه زیجا کنون خواهیم نیز

چار تکبیر او غیب س ما خواند
شد ز دنیا چون زمرده بر طرف
سوی زمینسان بسا بر
کان هر هر دو سربا سونین
وز فرخ خالی عمر سپاردون
رفت نجا شمی ازین دار کین
مردم آنجا بران بجان نماز
چار تکبیر نماز آن عزیز

این معجزه در روزی که فرعون از یهود
ساخت شناخی کلام آن ملعون کلام
طرفه شد و اصل دار البوار
بزرگان صاحب دین نکته اند
در مجرود دید چون عزوت
وز سر این بود بر خست
شد هجرت در هفت سال چنین
آمدند از سید پیران
گفت اینک روح الامین
سیکندران سید ایم راز
ماه مه زیجا کنون خواهیم نیز
چار تکبیر او غیب س ما خواند
شد ز دنیا چون زمرده بر طرف
سوی زمینسان بسا بر
کان هر هر دو سربا سونین
وز فرخ خالی عمر سپاردون
رفت نجا شمی ازین دار کین
مردم آنجا بران بجان نماز
چار تکبیر نماز آن عزیز

این گفت و نتواند بکبر صحت
 وزیر می تارک و ارف
 چون ز کجرات شد فارغ مسلم
 بل تجویزی ز بدل کائنات
 گفت لالا کن من از پشیمان
 لاجرم کردم بران بجان نما
 باز پرسیدند چون باشد چنین
 پس نماز مقتدی ای مقتدا
 الغرض اینسا از ان صافی و درک
 بلکه هر چه آید صد و راز اولیا
 پس کرایا را که از او مسلم
 زانکه آن بجزسیت ناپید کنار
 پیش شکفت عیقل پر خنور

رخ بعبله قبله گاه کائنات
 کرد استغفار با بعد از شن
 و او پرسیدند از ان خبر لانا نام
 تاویت بریت غایت صحت
 دیدی چون و او چه بر علم خبر
 ورنه بر غایت کجا باشد جواز
 حکم دین و تومی انشر عین
 چون شود و جاز بخت از اقتدا
 آنچه شد ظاهرا هر حد باشد برک
 نیز از ان عجا ز صد الانبیا
 آرد و خود را بدان سازد علم
 نیست مرغ سدر بروی کنار
 کی تواند کرد و از ان عیان عبود

این گفت و نتواند بکبر صحت
 وزیر می تارک و ارف
 چون ز کجرات شد فارغ مسلم
 بل تجویزی ز بدل کائنات
 گفت لالا کن من از پشیمان
 لاجرم کردم بران بجان نما
 باز پرسیدند چون باشد چنین
 پس نماز مقتدی ای مقتدا
 الغرض اینسا از ان صافی و درک
 بلکه هر چه آید صد و راز اولیا
 پس کرایا را که از او مسلم
 زانکه آن بجزسیت ناپید کنار
 پیش شکفت عیقل پر خنور

جمع هر دو آیه است

العرض فضل ترین اسرسلین
و ان نام ارجد ایشان بو کس
کو هر حقش پاد انشا
و و مناسش بود الا نشان شان

بود بعد الانبیا و المرسلین
وات آن شیر الخلائف بو و بس
فرق فی سفر عدویش سنگ
و مناسش شیر خوار می نشان

بعضی میگویند که هر خلاق امیر المؤمنین علی علیه السلام بود منطوق ظاهر
الوثوق حضرت عمر فاروق رضی الله تعالی عنه

ثانی از اوج خلافت چون قمر
عدک ایوان دل می غلت او
تا بر او دین گزید او را
ز حق باطل هم مفروق شد
بود از نسیان بن حق پیری او
تا بگفت اوج نبوت را قمر
چون نگرد پیشوائی را سزا

طالع کلام بشد حضرت عمر
بود با بگریز دیوانه باطل او
دین باطل شد ضعیف و حق قوی
لاجرم او را لقب فاروق شد
کامدی آیت بو فوق رای او
گر بدی بعدی بود می عمر
کو بو فوق را چنین رونق فنا

الحمد لله
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ان الشيطان كالعنكبوت
يعلق على الناس
سائر اوصافه
بجدي انما قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم
لو كان عابثا لكان
عز من الخطاب رضي الله عنه

تو به یاد الهی باش
ز آنکه خدایا
ز آنکه خدایا
ز آنکه خدایا

وزمرات رای آن بود الهی
هم بخواندش بل جنت پیران
چون خلافت باشد و نیک
صیقل عدلش نور است وجود
تا باشد ستم توان خائف ز نال
عزم با چرخش کلید سحر بود
همیش از وی بدریدی حشا
بخت برق تیغ قهرش همچو سینه
ناگزیر از خوف او اهل نفاق
ورفکنده لقی دوری ز دوش
العرض راه حق ثابت قدم
ظلم ظالم روز بالاشد سقط
ختم شد بروی عدالت سکر

رو نماید شایدهای خدا
ز آنکه بودش از ظلم دل فرام
شد ز انصاف بالاطلم شیب
ز نیک ظلم ظالم ان را بر زود
گشت با کثیر تریان همسر خال
قتل آنجیلش کلهها کشو
همچو شاه شرق شد کشتو کشا
سین سخن کافران می و ریغ
در خریدند از شفاق اندر فاق
شربت اخلاص را کردند نوش
بود تا بود اندرین و ابر عدم
و او مظلومان خود او داده فقط
چون بذات مصطفی پیغمبر

تو به یاد الهی باش
ز آنکه خدایا
ز آنکه خدایا
ز آنکه خدایا

کردن
بالک زنگاری
دوستان
شفاق
شایسته

سومنان را مهر اورا رحمت و فرا
فرق بین تا بر فراز کجاست
زین جهان فان او و او دین
پشت باز و بر بر این نوب
داین دل گشت این گلشن کشتار
دعوت عشوق لاری بی بگوش
تا دوی رفت و یکی آمد بر راه
ظلم حرم حق بران محدود با
با همه را که و کار عالمین نه
اندری سحران کرم خلق پیر
و انگر گوی سالیان بیدان بود
خود بی بخشید و دو خوشتر بدو
جفت چون طاق و جانین شد

بود مهرش کا خوان لجان گرا
پر و شهبه شهابت با حستان
سوی را نخلد شد حلت گزین
شد بصر و دین بین او نکت
راحت جان دران گلشن نشان
آمد و جام و صافش کردوش
گشت گویان کبیرت دمی سوا
دوست مقبولش عدد مرد و دو
دارواند رو و ستایش تو من

بعد بود بگرد عشق نشان بود
شد قران تا هر یک آن اختر شد
زان مانش نام می از نورین شد

عشق با لکرم
مطلق بودن راه
بیرون الما و ایضا
نشان بر روی
بهر بیان
ذیت بیخندان

کی بیای تو بی راغملسار
حال بغض و کینه را وانی همان
بغض نشان بر بعضی خود هم بود نام
کن کنون روشن بیان عالی
ثبت بر نام ازین دو کس که ام

تا بیای نشان نگردی جان
چون بی خیمه شدی گمان
را که خود مرویست کان خیر نام
پس کر زین بود و مولی علی
شد سعادت آئین اندر نام

عفت و اون
و سنست
نامی است
از نامهای
سغالی حضرت
بیاغرت

شخص اول

خوش از بهجباح حب این است
تا دور و فرقی نمی در و روا
بست بر آثار پاهنا و سپر
جان و دل و زبان بسا برین
با سنن مانوس همچون شمشیر
بسته دار و داسمار شمشیرین
دوستان شرا بجان و دل حبیب

یا کسی کو داما سو و چو ریت
حب اصحاب نبی وار و سوا
بر بیان در اتباع نشان کم
وز نوال امتان ذوالمن
در فرار از حلقه بدعت چو تیر
تا بیای قاطب شرع امین
بهر حق بدارون لبیب

سید صاحب
شما و این
کبریا
نوع نون اون
نست
سین
اون جوست

عشق با لکرم
مطلق بودن راه
بیرون الما و ایضا
نشان بر روی
بهر بیان
ذیت بیخندان

همزاعمالش چنان تیره کنان
 ورره رضوان آن پست چنان
 مسجدش ما دم طبا هم باب
 ذکر حق صلواتش همچون ملک
 پاید از یاد خوش سینه سکون
 هدیه بر ماوی خود سازد و در
 در محرم میکند با تلبیشش
 تا فوسد بر شهید کرد با
 با و نازل جم حق و اسم علیه

با اول جهان سبز زمان باشد زمان
 که نزل استاوده چون سنک میل
 مظلمین در وی چنان مایاب
 جز بران ناید قرارتش بکنفس
 مان بذر کشد آرام درون
 آن از حق صلواتش بر فرو
 صوم و ذکر و قرأت قرآن به
 حجت زمان خستی و بر ما
 گوشه این افعال استند الیه

شخص ثانی

یا کسی که شایسته طالب نون
 و اما و طاعت نفس همیشه
 نیست و مسجد قرارتش بکنفس

در چه بدعت استاوه و اشکون
 معرض با فرزان و حدیث
 مضطرب و حقی طبع اندر نفس

باید از این کلمات در حدیث
 که در حدیث استاوه و اشکون
 معرض با فرزان و حدیث
 مضطرب و حقی طبع اندر نفس
 که در حدیث استاوه و اشکون
 معرض با فرزان و حدیث
 مضطرب و حقی طبع اندر نفس

فصل فی شرح حدیث
 که در حدیث استاوه و اشکون
 معرض با فرزان و حدیث
 مضطرب و حقی طبع اندر نفس

سوره بقره
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا
هدى الله لنا
ولا لولا اننا كنا
من الخاسرين

باليقين طرفه گرد و چو دیو
ساز و آن زهره چینان مبتلا
پای پاکان میرو و آنجا
یا سراسی ما تم است این ما
یا فراید نشا و مالی چون زید
یا بو شیطان مغوش ملی
وام شیطان است هم ترین او
اللقاب نیت یوم مرید
از طریق مذنب اصحاب
بسط عیسا زم کنون دست نیا
از شر و در یوانشون جان
رو بچوب نقش شیطان لعین
سیکنه نزل بران ختم کلام

کرکک بخار و وزان رنگ ریو
بل چو عادت اندران چاه بلا
در حجاب جانی برز آنجا کجا
پس بده انصاف می ایل شو
یا شود زینجا غم اندر دل فرید
فائل این فعل امولی علی
بین خور و تا مبین تکمین او
محرز باشی تو کز سب بعد
بشکو پزین گیری کنار
سن بدر گاه کریم کار است
سینید کنون بران شهر بچار
سبعینم است چین
بر روی آن اصحابش سلام

فانما ساء
در اندیشه
غیبت
سینید
فانما ساء
در اندیشه
غیبت
سینید
فانما ساء
در اندیشه
غیبت
سینید

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا
هدى الله لنا
ولا لولا اننا كنا
من الخاسرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

خانه کتابت مناجات برگاه ارباب العطايات و سلام
و صلوات بر خلد صه کائنات زبده موجودات علمیه

فصل الصلوات و التمجیلات

سازگاری کار ساز عین
تفیع کرمی نو مارا پایه ما
پیت ما را بهر تو مستعد و مستعدین
بمان بانی واری میم
جاوه کلیمه را به ما
هم ز قید کس و کمران
کرده این دست معنوی
چیز ما را تا بهر تماشای ما
شکرش در زبان و در کلام
که چه با کمال و حرف ط

حرم حرمی تو خیر الرحمن
کز کرم وادی زیبان نایه
ای ترا انبیا و رستگین
از تو الی اندر هر طریقه
از ره انعام عام خود ما
و ارمان پروردگار و ارمان
تا بهر سید تو گفت این عشوی
بیش از خالص و خالص
ما بهر حشرش با نورش
کشتی دمی سید صفور عطا

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

عنه کلها می مقصودم کشا
وز لبش خندان مرا با خود
وان زمانی کاندر آن
بگفته با جسم اندر سبیل
درمان از شر شیطان
تا به پیران سرم کرده قم
وز جوار چشم مسرور کن
بهر عصیانم بدرگاه رفیع
وز گروه بخت بیدارم نمی
هر فریق از حق بمن نشاناز
بر همه از سوسان مومنات
کن بوم الدین ز رحم سرمد
و فرعیان ما سازی لطیف

ای توانی تو که سازی ما نشان
سایزان آنجا غم برون
تین بود جلگه هر قافله
عالم روحم کند قفس سبیل
دارون با خیر ازین رسم بر
در سان کن بجای کوشش
تا بدیشان آفرم محشو کن
سید کونین را سازی شش
مخونور از نور دیدارم نمی
کن خفیف از جو خود افعال
رحم فرمای جسم کائنات
جای مازیر لواقی احسا
تا شود اندم سوار پیش خفیف

ای با خاتم با خیر

عنه کلها می مقصودم کشا
وز لبش خندان مرا با خود
وان زمانی کاندر آن
بگفته با جسم اندر سبیل
درمان از شر شیطان
تا به پیران سرم کرده قم
وز جوار چشم مسرور کن
بهر عصیانم بدرگاه رفیع
وز گروه بخت بیدارم نمی
هر فریق از حق بمن نشاناز
بر همه از سوسان مومنات
کن بوم الدین ز رحم سرمد
و فرعیان ما سازی لطیف

عنه کلها می مقصودم کشا
وز لبش خندان مرا با خود
وان زمانی کاندر آن
بگفته با جسم اندر سبیل
درمان از شر شیطان
تا به پیران سرم کرده قم
وز جوار چشم مسرور کن
بهر عصیانم بدرگاه رفیع
وز گروه بخت بیدارم نمی
هر فریق از حق بمن نشاناز
بر همه از سوسان مومنات
کن بوم الدین ز رحم سرمد
و فرعیان ما سازی لطیف

سایه بان برمان ای چلیرا سالما ازین بخشگی گذار لیک این حیرتم ای آموزگار گترین جوش از روی زمین زرقم زمین در غله چون خون مان شفاعت خج اهرمان برالجا بکینا ایم از ان بحر زخار پس بج خود بخود کن راه من	یوم ظل اندران ظل طلیس تقرما کنی دار القزار جرم من بحر بیت ناپید کنار کشاید ز سدره روح الایمن چون بقصود و درن آید برین گشتویم ره و روی سجا خار ذل زیار بر اید گل خار و ز کرم سازش شفاعت خواه کن
---	---

اندکی از لغت رسول کریم صلی الله علیه
و آله و صحبه و سلم

ذات پاست باعث لفظ لیون چون پستد او بخود خود وجود سزاوار چنین سمارت طلیس	این ایشل کاف لیون کاف تا باشد بود این همزه و نون در وجود آورد لول کشت و لیل
---	---

سایه بان برمان ای چلیرا
سالما ازین بخشگی گذار
لیک این حیرتم ای آموزگار
گترین جوش از روی زمین
زرقم زمین در غله چون خون
مان شفاعت خج اهرمان برالجا
بکینا ایم از ان بحر زخار
پس بج خود بخود کن راه من

عربی و فارسی و کتب معتبره
در طب و جراحی و کتب معتبره
در طب و جراحی و کتب معتبره
در طب و جراحی و کتب معتبره

اوست محمود خدایی مین و قال
رحمة للعالمینش کردگار
بزرگش ما بین خود کرد و همیشه
یعنی زبالا بگرد و مستفید
پس بجای و انصاف حاصل کنون
ز آنکه او باشد جانی را نصیر
گی گیاهی را نماید آید
هست دانش معنی را تقطوطا
هر که بشنید بان و رادار و همی
حیث جمیع شود و گرون
تا ز و نویسن مانده مضمون
مان چنان کرد و برین جور
بیجان کرد و بدامون از حیرت

نام نایز برین قال است قال
خواند و در راس کرده نشان
تا بگرد و مستفیدان رسید
در میان زمره زیرین سفید
شد برون ایتم از آن گویان
گی نوحی را نگرود و دستگیر
ز اب حم آن حم را بر سفید
شمع غم را پس مشهور برانه تو
از پی جرم عظیمش می معنی
عصمت خاشین و گرد و نا
کی شرب روی نشودن و نسون
کو جیب را و رادار و هیب
بلکه او قد فانی قوز عظیم

عربی و فارسی و کتب معتبره
در طب و جراحی و کتب معتبره
در طب و جراحی و کتب معتبره
در طب و جراحی و کتب معتبره
در طب و جراحی و کتب معتبره
در طب و جراحی و کتب معتبره
در طب و جراحی و کتب معتبره
در طب و جراحی و کتب معتبره
در طب و جراحی و کتب معتبره
در طب و جراحی و کتب معتبره

عربی و فارسی و کتب معتبره
در طب و جراحی و کتب معتبره
در طب و جراحی و کتب معتبره
در طب و جراحی و کتب معتبره

و او می بیند بالغمه در لاله پنهان
کاشانه بزرگ را درون سینه پنهان

تا بخواند مسمومی لایسته
زان چه کارم بشنوی لاشنوی
کو بصدای این تلمیسیش سوی
ما ز زیر آستین راستی
گوید او تا حال تو سر و نو
او بگوید این نمائی آن نشی
او این زمی مال فارون نشی
نفس این هست امی بس نشی
تا نه در بند خودت هم زو نشی
کز صراط راستی این نشی
تا ز تو ناید سواش نشی
بهین شیطان بگولت نشی
او و تو هر دو شوی با هم نشی

گر شود پر لقمه لشکول که ا
سن نصیحت کردت به خدا
لیک ازین نفس کجین بشیاری
چون منافق و شمنی و زمی او
تو ز پیری همچو جوان قدیم
تو و پهای تو و جو او بختی
کاندرین و انبیا هم نشی
پس نفس دانی تو ایمر بختی
پر خذر زین و ام او ما و ام با
خواهد از و سوا این خناس نام
زان حصار این و ا دران حواره
وز پروت باشد جوان و دور
در ره صیانتت عالمین

تجانی در زمین می جاده و بی
بخت و بخت است
هر چون قوتیم بیا بین به
و جمع تا صبا بگنوم به
بیشتر از نا بگنوم به
پسند از قریب بیستی بخت
حق قول او بگوید
این نمائی از نیست از
نفسی کس بگوید و بیان
استقلال این بگنوم به
احال است و نمائی بگنوم به
شود از و از بی بگنوم به

و او می بیند بالغمه در لاله پنهان
کاشانه بزرگ را درون سینه پنهان